



# جهانی شدن نابرابری و دولت سرمایه گذار اجتماعی

نوشته: آنتونی گیدنز  
ترجمه: محمدرضا مهدی زاده

مبتنی بر دانش، یک بخش پررونق تولیدی و رو به رشد، دستاوردهای دیگر صنعتی شدن به سبک قدیم تقریباً به عنوان شاخص های رشد اقتصادی بی معنای می شوند.<sup>(۱)</sup>

علل یا پیامدهای جهانی شدن به هیچ وجه در ذات خود به تمامی اقتصادی نیست؛ این یک اشتباه اساسی به دلیل محدود ساختن این مفهوم به بازار جهانی است. جهانی شدن اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نیز هست. در تمامی این سطوح، یک مجموعه خیلی نابرابر از فراگردهایی است که به سبکی شکننده و مخالف به جلو می روند. اگرچه این فرآیند عمدتاً توسط ملل صنعتی شده احاطه شده است، اما به سادگی با «غربی شدن» یکی نیست؛ امروزه تمامی کشورهای جهان متأثر از فراگردهای جهانی شدن هستند. برای مثال، توسعه در علم و فناوری زندگی افراد را در کشورهای فقیر و غنی، به یکسان و به شیوه بسیار بلاواسطه ای نسبت به آنچه تاکنون بود، تحت تأثیر قرار می دهد. با این حال اینکه چقدر این فراگردها، زندگی افراد را تحت تأثیر قرار می دهد، متفاوت است، چرا که جهانی شدن به

و صنایع ارتباطات قرار دارد. البته تولید صنعتی، هنوز اهمیت بالایی دارد و تا حدی در کشورهای غیرغربی توزیع مجدد گردیده است. با این حال، بیشتر فرآیندهای تولیدی در حالی که دارای خرده فروشی و توزیع هستند، تقریباً در فناوری اطلاعاتی ادغام شده اند. به علاوه، ایده ها، تصورات و نام های برجسته، بیشتر در خلق سودآوری تا کارایی تولید اهمیت می یابند. تولید کارآ در ردیف آخر و یک شرط لازم است، اما به یقین یک شرط کافی نیست.

مزیت اقتصاد مبتنی بر دانش دگرگون کردن قواعد توسعه اقتصادی است. جوامع یا مناطقی می توانند بدون گذر از یک مرحله صنعتی سازی به سبک قدیم از یک اقتصاد کشاورزی به یک اقتصاد مبتنی بر دانش حرکت کنند. یک نمونه آن ناحیه پیرامون شیکاگو در منطقه گریت لیکز است که در آنجا بازارهای کشاورزی به بازارهای مالی منتهی شد. «دره» بسیار گسترده «سیلیکون» هند در ناحیه بنگلور نمونه دیگر است. هنوز این فرصت های جدید نیز به صورت پیچیده تری توسعه می یابد؛ در بستر یک اقتصاد جهانی عمیقاً

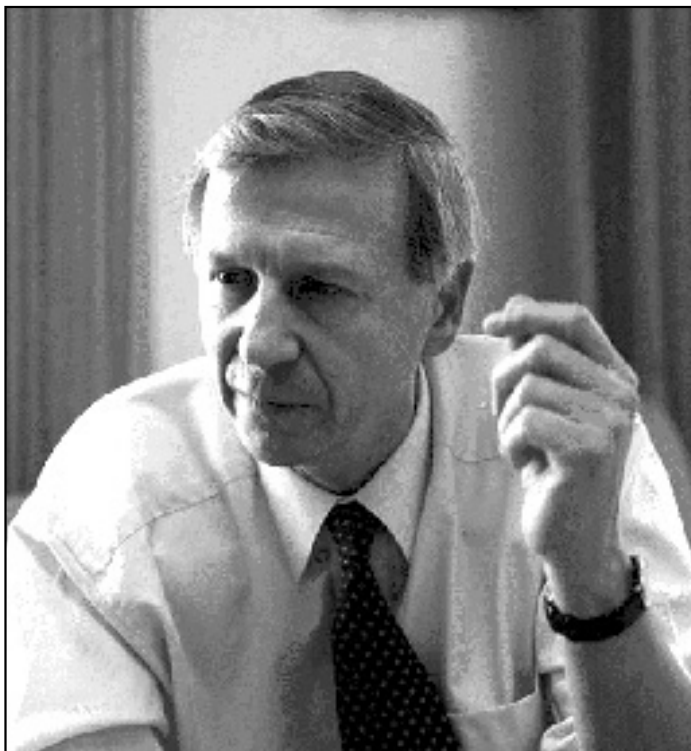
در آغاز قرن بیست و یکم ما با دگرگونی های دامنه دار اجتماعی چون: جهانی شدن، پیدایش اقتصاد نوین مبتنی بر دانش و ظهور نوعی شهروندی فعال و بازتابی مواجه هستیم. هریک از این مسائل ناظر به مجموعه تغییرهایی است، به علاوه، هر کدام با دیگر موضوع ها پیوند دارد. شدت یافتن جهانی شدن با انقلاب فناوری اطلاعاتی عمیقاً متأثر گردیده است، در حالی که خود اقتصاد مبتنی بر دانش در حال جهانی شدن است. در همین حال نفوذ سریع اطلاعات سنت و آیین را در خود حل می کند و رهیافت فاعلتر و بازتری را بر زندگی تحمیل می کند. جهانی شدن با تقویت سریعتر نوآوری علمی، به طور مستقیم به پیدایش وضعیت های جدید مخاطره کمک می کند. این فرآیند، امتیازی را برای مدیریت کارای دو جنبه پویا و تهدیدکننده مخاطره پذیری مقرر می دارد. کشورها و افراد، از لحاظ ظرفیت شان برای برآمدن از عهده این چالش ها به مقدار وسیعی با هم تفاوت دارند. از این رو، جهانی شدن «برندگان» و «بازندگان» را به وجود می آورد و منبعی از نابرابری های جدید می گردد. اگر ما در صدد مقابله با این تفاوت ها هستیم باید سیاست هایمان و نهادهایمان را برای این وضعیت جدید جرح و تعدیل کنیم.

## توسعه و جهانی شدن نابرابر

اقتصاد جهانی شونده شماری ویژگی های منحصر به فرد دارد.<sup>(۲)</sup> علم و فناوری و مهارت های نمادین بشر، نقش بنیادین فرایندهای را در بهره وری و در نتیجه رشد اقتصادی ایفا می کنند. بهره وری در اقتصادهای پیشرفته، برخلاف مراحل اولیه توسعه سرمایه داری، دیگر وابسته به فرونی سرمایه یا کار برای فرآیند تولید نیست. فعالیت های پردازش اطلاعات در حالی که هم از لحاظ کمک به تولید ناخالص ملی و هم نسبت نیروی کار دخیل در آن اندازه گیری می شود، از لحاظ اهمیت رشد می کنند. دگرگونی بنیادی ای در سازمان تولید و فعالیت اقتصادی، عمدتاً به سوی فرآورده های سفارشی شده، تخت شدن سلسله مراتب اقتصادی و پیدایش شبکه هایی که شرکت ها یا بخشی از آنها را به هم پیوند می زند، در حال رخ دادن است. همراه با اینها، نقش رو به رشدی توسط تجارتهای در اندازه های کوچک و متوسط در ایجاد توسعه اقتصادی ایفا می گردد.

امروزه بخش های پویای جهان در امور مالی، رایانه ها و نرم افزار، ارتباطات راه دور، بیوفناوری

**جهانی شدن  
به یقین  
فراگردی  
نه همگن ساز  
بلکه فراگردی  
تفکیک ساز است  
جهانی شدن  
به شیوه ای یکدست  
توسعه نمی یابد  
و به هیچ وجه  
از لحاظ پیامدهایش  
به تمامی  
بی خطر نیست**



یقین فراگردی نه همگن ساز بلکه فراگردی تفکیک‌ساز است. جهانی شدن به شیوه‌ای یکدست توسعه نمی‌یابد و به هیچ وجه از لحاظ پیامدهایش به تمامی بی‌خطر نیست. برای افراد بسیاری که در خارج از اروپا یا آمریکای شمالی زندگی می‌کنند، این فرآیند به صورت ناراحت‌کننده‌ای شبیه غربی کردن - یا شاید آمریکایی کردن - به نظر می‌رسد، زیرا ایالات متحده در حال حاضر تنها ابرقدرت، با یک اقتصاد، فرهنگ و موضع نظامی مسلط در جهان است. خیلی از نموده‌های فرهنگی بسیار مرئی جهانی شدن در آمریکا است، مانند: کوکاکولا، مک‌دونالد یا سی.ان.ان. مهمترین شرکت‌های فراملی غول‌آسا نیز در ایالات متحده قرار دارند. اینها شرکت‌هایی هستند که نه به تمامی از کشورهای ثروتمند یا می‌گیرند، نه از نواحی فقیرتر جهان. یک دیدگاه بدبینانه از جهانی شدن آن را عمدتاً امری مربوط به شمال صنعتی در نظر خواهند گرفت که در آن جوامع در حال توسعه جنوب نقش اندک دارند یا هیچ نقش فعالی ایفا نمی‌کنند. این دیدگاه به همان اندازه جهانی شدن را به عنوان عامل تخریب‌کننده فرهنگ‌های محلی، تعمیق‌کننده نابرابری‌های جهانی و بدتر کردن مقدار فقرزدگی ارزیابی می‌کند. به نظر می‌رسد که دستوره‌های جدید توسعه اقتصادی که توسط برنامه تعدیل ساختاری بانک جهانی متجلی گردیده است، توجه اندکی را به تواربخ و قضاایاهای محلی مبذول می‌کند. بلکه آنها یک رژیم اقتصادی تقاضاطلب - به تعبیر توماس فریدمن روزنامه‌نگار نیویورک تایمز نوعی «فتیله بیج طلایی»<sup>(۸)</sup> - را بر کشورهای تحمیل می‌کنند که تلاش می‌کنند تا در بازار جهانی مشارکت جویند. جهانی شدن خالق یک دنیای پرندگان و بازرگانان است؛ اندکی بر جاده جریده دستیابی به ثروت، اکثریتی محکوم شده به زندگی‌ای در بدبختی و ناامیدی.

و در واقع آمارها مایوس‌کننده هستند. سهم درآمد جهانی پنج کشور از فقیرترین کشورهای جامعه جهانی از ۲/۳ درصد به ۷۴ درصد در ده سال گذشته تنزل کرده است. سهم رسیده به ۵ کشور ثروتمند، از سوی دیگر، افزایش یافته است. براساس گزارش توسعه انسانی سال ۱۹۹۸ سازمان ملل متحد، حدود ۲۰ درصد جمعیت جهان که در سال ۱۹۶۰ ثروتمندترین کشورهای جهان می‌زیستند، ۳۰ برابر درآمد ۲۰ درصد فقیرتر را داشته‌اند. در ۱۹۹۵ آنها ۸۲ برابر درآمد داشتند. به علاوه تفاوت‌های فزاینده و حادی در کشورها وجود دارد. برای مثال، در برزیل ۵۰ درصد فقیرترین افراد، ۱۸ درصد درآمد ملی را در ۱۹۶۰ به دست آوردند. در سال ۱۹۹۵ آنها فقط ۱۷۶ درصد آن را حاصل کردند، در حالی که در این سال ۱۰ درصد ثروتمندترین افراد در برزیل به ۳۳ درصد درآمد ملی دست می‌یافتند. در روسیه، ۲۰ درصد ثروتمند جمعیت اینک ۱۱ برابر بیشتر درآمد ملی را دریافت می‌کنند تا ۲۰ درصد فقیرتر این کشور.<sup>(۹)</sup>

شکاف میان ثروتمندترین و فقیرترین

کشورها در جهان، فوق‌العاده است و مرتباً تداوم یافته است. در طی ۳۰ سال گذشته، به طور متوسط درآمد سرانه در کشورهای در حال توسعه رشد سریعتری داشته است تا در کشورهای صنعتی؛ کشورهایی به مقیاس اقتصادی نرخ‌های رشدی داشته‌اند که یا منفی است یا وجود ندارد. در ۱۹۶۵ متوسط درآمد سرانه در کشورهای گروه هفت، ۲۰ برابر هفت کشور فقیرتر بود. در ۱۹۹۷ نیز، این میزان تقریباً ۴۰ برابر شده است. (برای کسب مقایسه درست، این اعداد می‌بایست برای تفاوت‌های هزینه زندگی تعدیل شوند که این تفاوت را به مقدار قابل ملاحظه‌ای خواهد کاست، اما این تفاوت هنوز خیلی بالا است.)

تفاوت‌ها همچنین در ارتباط با سطوح مصرف و زیرساخت اساسی هویداست. امروزه یک پنجم ثروتمندترین جمعیت جهان ۵۸ درصد کل انرژی را مصرف می‌کنند، در حالی که ۵ کشور فقیرتر جهان کمتر از ۴ درصد آن را مصرف می‌کنند. یک پنجم ثروتمندتر جهان ۷۴ درصد تمام خطوط تلفن را در اختیار دارد، در حالی که پنج کشور فقیرتر ۷۵ درصد آن را.<sup>(۱۰)</sup> در بسیاری از کشورهای کم توسعه یافته، مقررات ایمنی و زیست‌محیطی اندک‌اند یا عملاً وجود ندارند. برخی شرکت‌های فراملی کالاهایی را آنجا به فروش می‌رسانند که در کشورهای صنعتی تحت کنترل یا ممنوع شده‌اند؛ داروهای پزشکی با کیفیتی پایین، حشوه‌کش‌های مخرب یا سیگارهای دارای قیر یا محتوی نیکوتین بالا از این جمله‌اند. همانگونه که اخیراً دو نویسنده به آن اشاره کرده‌اند، این جهان به جای یک دهکده جهانی، بیشتر شبیه چپاول جهانی است.<sup>(۱۱)</sup>

در کنار مخاطره زیست بومی که به این امر ارتباط دارد، گسترش نابرابری مسئله بسیار جدی رو در روی جامعه جهانی است. با این حال، صرفاً آن را نباید بر گردن ثروتمندان انداخت. البته ملل غربی و اغلب کشورهای صنعتی، هنوز نفوذ بسیاری بر امور جهان دارند تا دولت‌های فقیرتر؛ جهانی شدن تحت کنترل هیچ گروهی از ملت‌ها - و حتی تحت کنترل شرکت‌های بزرگ - قرار نمی‌گیرد.

### دولت‌ها و بازارها یافتن تعادل مناسب

نیاز به بازتوزیع در مقیاسی جهانی، رهیافت جدیدی را برای سیاست توسعه می‌طلبد. به نظر می‌رسد جهانی شدن توان حاکمیت‌های دولتی را برای عملی کردن چنین سیاست‌هایی، با تحت تأثیر قرار دادن الگوهای حاکمیت ملی، از جمله نه فقط دولت و حکومت، بلکه حتی خود سرشت روابط بین‌الملل را به تحلیل برده است. دولت‌های ملی، قدرتمند هستند و قدرتمند باقی خواهند ماند و رهبران آنها نقش عمده‌ای در پاسخ‌دهی به تغییراتی که جامعه جهانی را دگرگون می‌سازد، دارند. لذا جهانی شدن از دولت ملی «شروع به حرکت» می‌کند. اما این فراگرد «واردکننده» او به وجود آورنده فشارهای جدید و امکاناتی برای استلال و هویت محلی،

شامل اشکال محلی ملی‌گرایی است. در همین حال، جهانی شدن، مسیرهای یک طرفه را متراکم می‌کند، موجب رشد مناطق اقتصادی با فرهنگی می‌شود که گاهی اوقات از مرزهای ملی موجود درمی‌گذرند. حاکمیت آنگونه که تاکنون بود، دیگر مسأله همه یا هیچ نیست، مرزها نامعین‌تر از آنچه تاکنون بودند، می‌شوند.

با این حال دولت ملی در حال محو شدن نیست و چشم‌انداز دولت، به طور کلی، گسترش می‌یابد تا اینکه با گسترش جهانی شدن به فقهرارود. ملت‌ها باقی می‌مانند و برای آینده قابل پیش‌بینی‌ای روی شهروندان و مجامع خارجی قدرت قابل ملاحظه اقتصادی، دولتی و فرهنگی اعمال خواهند کرد. با این حال، آنها قادر خواهند بود تا اعمال چنین توانایی‌هایی را صرفاً با همکاری فعال با یکدیگر، در مناطق و سرزمین‌های خودشان، با انجمن‌ها و گروه‌های فراملی ادامه دهند.

پذیرش چنین نتیجه‌ای به این معنا نیست که دولت‌های ملی می‌بایست یک نقش تضعیف شده را در جهان بپذیرند. اصلاح دولت می‌تواند به حاکمیت، نفوذ خیلی بیشتری را نسبت به قبل اعطا کند تا نفوذ کمتر. میان یک دولت بزرگ، که با تعداد وظایفش یا اندازه بودجه‌اش مشخص می‌شود و یک دولت قوی یک تفاوت وجود دارد. یک دولت شاید در همان حال بیش از اندازه بزرگ و ناکارآ باشد. در بسیاری از مناطق «نهادهای بزرگ» دیگر نمی‌توانند همانگونه که قبلاً خدمت می‌کردند، خدمت کنند. ظهور بازارهای جدید جهانی و اقتصاد مبتنی بر دانش - که با پایان جنگ سرد همراه شد - ظرفیت حاکمیت‌های ملی را برای مدیریت زندگی اقتصادی تحت تأثیر قرار داده و دامنه پیایی گسترش یابنده‌ای از منافع اجتماعی را فراهم ساخته است. یک چارچوب متفاوت لازم است، چارچوبی که هم از حاکمیت دیوانسالارانه از بالا به پایین که توسط چپ قدیم حمایت می‌شد و هم از خیالات راست برای از هم ریختن تمام دولت، اجتناب کند.

یک توازن جدید و متفاوت میان تمهید کالاهای عمومی می‌بایست ایجاد شود. بازارها، نتایج سودبخشی را دارند - یا می‌توانند داشته باشند - که فراسوی بهره مؤثر می‌رود. یک اقتصاد بازار موفق یک «سابقه پنهانی» مهم دارد. مبادله بازاری اگر به صورت مناسبی تنظیم شود، اساساً آسایش بخش خواهد بود. روابط بازاری، اغلب با استفاده از زور تحمیل گردیده‌اند. با این حال از زمانی که یک اقتصاد بازار کارآ استقرار یافته، افرادی که در روابط مبادله‌ای قرار می‌گیرند دلیل کمی برای متوسل شدن به زور دارند. «کاپیتالیسم گانگستری» در جایی که رانت‌جویی با استفاده از خشونت حمایت می‌گردد، یک شکل به خصوص نامعمول و ناپایدار از ساختار بازار است.

در مجموع، روابط بازار اجازه می‌دهد که انتخاب‌های آزاد توسط مشتریان - حداقل در جایی که میان تولیدکنندگان چندگانه رقابت وجود دارد

**براساس گزارش توسعه انسانی سال ۱۹۹۸ سازمان ملل متحد حدود ۲۰ درصد جمعیت جهان که در سال ۱۹۶۰ در ثروتمندترین کشورهای جهان می‌زیستند ۳۰ برابر درآمد ۲۰ درصد فقیرتر را داشته‌اند در سال ۱۹۹۵ آنها ۸۲ برابر درآمد داشتند**

**اگر ما در صد تقویت مردمسالاری و مبارزه با فقر به صورت جهانی هستیم همکاری بین المللی لازم است کاهش فقر نیازمند سرمایه‌گذاری در ابعاد کلان در سرمایه انسانی و زیرساخت‌ها است که به معیارهای اجتماعی و سیاسی و نیز ملاحظات اقتصادی پیوند خورده است**

- صورت می‌گیرد، با وجود نفوذ تبلیغات تجاری و تلاش‌های دیگر تولیدکنندگان برای شکل دادن سلیقه و نیازها، چنین انتخابی واقعی است. بازارها همچنین می‌توانند تلقی‌های پیرامون مسئولیت را همراهی کنند، چرا که لازم است مشارکت‌کنندگان نتایج احتمالی آنچه را انجام می‌دهند، محاسبه کنند، چه آنها تولیدکننده باشند، چه مصرف‌کننده. این عامل به تبیین جنبه‌های دیگر ظرفیت آزادسازی بازارها کمک می‌کند، زیرا تصمیم‌های افراد با دستورات مقتدرانه یا توسط دیوانسالاری گرفته نمی‌شود.

یک اقتصاد بازار موفق ثروت اقتصادی بسیار بالایی را تولید می‌کند تا نظام اقتصادی دیگر. در واقع، دیگر یک نظام رقیب مهم وجود ندارد که بقایای اقتصادهای بعد کمونیستی را حفظ کند. نخستین دلیل برای موفقیت مبادله بازاری این است که سازوکارهای بازار علائم مداومی برای تولیدکنندگان، تجار و مصرف‌کنندگان فراهم می‌سازد و چنین کاری را با ترکیب شدن با تمایلات از بین برنده بازار به انجام می‌رساند. اقتصادهای تجاری قادر به آمادگی برای تعدیل‌های مداوم نبودند. یک اقتصاد بازاری، به همراه انرژی کارآفرینانه به مقدار وسیعی پویاتر از هر نوع نظام اقتصادی دیگر است. هنوز خود آن دینامیسم، که ذاتی تولید ثروت است، قسمت اعظم هزینه‌های اجتماعی را تولید می‌کند که خود بازارها آنها را برآورده نمی‌سازد، آشفتنگی ناشی از کمبود شغل در زمان تنزل اقتصادی یا تغییر ناشی از فناوری، از آن جمله است.

در عین حال این باور که دولت باید به یک منبع «مراقبت‌کننده» تقلیل داده شود، مطلقاً بی‌کفایت است. ایدئولوژی «دولت حداقل» محدودیت‌های بازارها را درست از همان جنبه که آنها را چپ سنتی آسیب‌های دولتی قلمداد می‌کند، در نظر نمی‌گیرد. برای قادر بودن به انجام وظایفی که فلسفه بازار آزاد بر آنها تأکید دارد - ایجاد نظام مؤثری از قوانین و سیاستگذاری و تضمین آزادی تماس دولت لازم است تا جوانب بیشتری را در نظر بگیرد. حاکمیت باید نقش اساسی را در تداوم چارچوب‌های مدنی و اجتماعی ایفا کند که بازارها در عمل به آنها وابسته هستند.

### دولت سرمایه‌گذار اجتماعی

یافتن تعادل درست میان بازارها و دولت‌ها یک موضوع فوق‌العاده است و بررسی جزئیات آن در اینجا خارج از بحث خواهد بود. نیاز به اصلاح ابزارهای دولت در سال‌های اخیر آشکار گردیده است. پیشنهاد من این است که یک تعادل جدید میان قانونگذاری دولتی و پویایی بازار می‌باید در «دولت سرمایه‌گذار اجتماعی» یافت شود؛ تعادلی که فزاینده مسئولیت و انگیزه فردی نه کناره‌گیری و انفعال فرد است.<sup>(۸)</sup> به عنوان یک طرح عام، اصلاح دولت نباید مربوط به ازن کردن آن باشد، بلکه باید بازسازی سیاست‌های اجتماعی برای ایجاد نتایج اجتماعی مؤثر باشد. برای مثال، جامعه‌ای که سطح بالایی از جمعیت را استخدام می‌کند،

می‌بایست قادر باشد تا مخارج بیشتری را صرف آموزش، مراقبت بهداشتی و دیگر برنامه‌های اجتماعی کند. اما هزینه‌های دولتی می‌بایست به دقت هدایت شوند و می‌باید به عنوان یک شکل سرمایه‌گذاری تلقی شوند. اصل راهنما برای سیاست سرمایه‌گذاری، چه عمومی و چه خصوصی، چنین خواهد بود: هر کجا ممکن شد روی سرمایه انسانی (و اجتماعی) سرمایه‌گذاری کن. این اصل قابل کاربرد هم بر نظام‌های رفاهی و هم جنبه‌های دیگر جامعه خواهد بود. رفاه به شیوه قدیم، براساس پرداخت‌های انتقالی، مهندسی اجتماعی و خدمات دیوانسالارانه، می‌بایست وقف تولید به‌زیستی فعال، آموختن مادام‌العمر و تمهید رفاه توسعه یافته با یک دولت سرمایه‌گذار اجتماعی شود.

واضح است که آموزش می‌بایست نیروی کلیدی را در توسعه سرمایه انسانی داشته باشد. سرمایه‌گذاری عمومی عمده است که می‌تواند هم کارایی اقتصادی و هم انسجام مدنی را تقویت کند. آموزش یک ورودی ایستا به داخل اقتصاد مبتنی بر دانش نیست، بلکه خودش با آن دگرگون می‌شود. آموزش به صورت سنتی، به عنوان آماده شدن برای زندگی تلقی گردیده است؛ طرز تلقی‌ای که با بیشتر و بیشتر در دسترسی بودن تداوم می‌یافت؛ اینک لازم است تا آموزش با تمرکز روی ظرفیت‌هایی که افراد قادر خواهند بود آنها را در طول زندگی پرورش دهند، دوباره تعریف شود. البته محتمل است که مکاتب راست‌گیش و نهادهای آموزشی دیگر با تنوعی از چارچوب‌های دیگر آموزشی احاطه شوند و تا حدی دگرگون گردند. آموزش مادام‌العمر چیزی بسیار بیشتر از یک شعار است. در نظم اقتصادی قدیمی، توانش‌های اساسی لازم برای مشاغل نسبتاً ثابت می‌ماند. امروزه آموختن - و فراموش کردن - با کار در اقتصاد مبتنی بر دانش ادغام گردیده است. کارگری که کاربری چند رسانه‌ای جدیدی خلق می‌کند، نمی‌تواند با استفاده از مهارت‌های درازمدت موفق شود؛ این وظایف مورد بحث حتی دیروز وجود نداشتند.

با این حال اقتصاد مبتنی بر دانش به مهارت‌های فردی خیلی بیشتر نیاز دارد. پروراندن سرمایه اجتماعی نیز به همان اندازه اهمیت دارد. «فردگرایی جدید» که همپای جهانی شدن ادامه دارد نسبت به همکاری دچار گسست نمی‌شود و همبازی همکارانه (یا سلسله مراتبی) با آن به صورت مثبتی تقویت می‌شود. «سرمایه اجتماعی» بیانگر شبکه‌های اعتمادی است که افراد می‌توانند برای حمایت اجتماعی به وجود آورند، درست همان‌گونه که سرمایه مالی می‌تواند برای سرمایه‌گذاری به کار رود. همانند سرمایه مالی، سرمایه اجتماعی می‌تواند گسترش یابد و به عبارتی سرمایه‌گذاری مجدد شود. از اولین باری که مفهوم سرمایه اجتماعی توسط جیمز کلنن<sup>(۹)</sup> جامعه‌شناس معرفی شد، این مفهوم به مقدار وسیعی مورد استفاده واقع شده است. به گونه‌ای که برخی فکر می‌کنند این

مفهوم از قسمت اعظم ارزشش تهی گشته است. با این حال فایده آن در کاربرد وسیعی است که می‌تواند داشته باشد. سرمایه اجتماعی به روابطی مبتنی بر اعتماد دلالت دارد که هماهنگی یا همبازی را تسهیل می‌کنند. از این رو، این مفهوم در جامعه مدنی، اهمیت اولی دارد، خود بنیاد مدنیت روزمره برای حیات عمومی اثربخش اساسی است.

در متن اقتصاد نوین، سرمایه اجتماعی، اهمیت بسیار خاصی دارد. این سرمایه بنیان شبکه‌هایی است که نقش عمده‌ای را در نوآوری ایفا می‌کنند. در اقتصاد قدیمی، نوآوری اغلب نتیجه فرآیندهای منفرد تحقیق، توسعه و تولید بود. در اقتصاد مبتنی بر دانش، نوآوری بیشتر از شبکه‌ها و خطرپذیری‌های همیارانه ناشی می‌شوند. هزینه‌های هماهنگی با بنجارهای مشترک کمتر می‌شوند تا با سلسله مراتب دیوانسالارانه. تحقیق نشان داده است که شرکت‌های فعال یکی از مهمترین عوامل تبیین تفاوت‌های میزان نوآوری‌اند.<sup>(۱۰)</sup> شرکت‌ها به صورت فزاینده‌ای به سوی شبکه‌های مشتریان و عرضه‌کنندگان رو می‌کنند تا ایده‌ها و فناوری‌های جدید را توسعه دهند. تنها ۷۵۰ ائتلاف بین بنگاه‌های در ایالات متحده در طول دهه ۱۹۷۰ وجود داشت. بین سال‌های ۱۹۸۷ و ۱۹۹۲ این مقدار ۲۰۰۰۰ مورد بود. میزان پیوندهای صنعتی با دانشگاه‌ها نیز به سرعت افزایش یافته است. درک اهمیت جاری شبکه‌های آموزش و نوآوری در بیشتر کشورها بیشتر در بخش خصوصی تداوم یافته است تا در بخش دولتی. اما دولت‌ها باید به دنبال سیاست‌هایی باشند که چنین ائتلاف‌هایی را نیز ارتقا بخشند.

### برابری و تکررگویی

اصل «سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی، هر جا که ممکن باشد» قویاً بیانگر یک رهیافت توانمندساز به سیاست اجتماعی، یا به عبارتی، بر مبنای راهبردهای معطوف به عمل برای فقرا است. این یافته - که بیشتر مدعیان رفاه خیلی بیشتر از آنچه از قبل فکر می‌شد، فعال هستند - شاید حاکی از این باشد که حمایت‌ها باید تقلیل یابند. نتیجه واقعی‌ای که می‌بایست گرفته شود درست عکس این موضوع است. این حقیقت که بیشتر مدعیان به صورت فعالانه‌ای به دنبال شیوه‌های مستقل شدن هستند نشان می‌دهد که سرمایه‌گذاری در آنها جبران می‌شود. همان نکته درباره آنهایی که بختی برای رفتن از رفاه به کار را ندارند (یعنی کودکان، بیماران یا معلولان، کهنسالان و دیگران) صادق است. نباید گفت که آنها باید به عنوان جزئی از گذار از سیاست‌های رفاهی منفعل به فعال جریمه شوند. اما این امر هنوز به معنی کمک به برانگیختن توان فعالیت آنها و کاهش وابستگی‌شان است.

ما چقدر باید درباره برابری به عنوان هدف خود سیاست اجتماعی بیندیشیم؟ آمارتاسن، اقتصاددان مفهوم «توانایی اجتماعی» را بسط داده است که نقطه آغاز مناسبی فراهم می‌سازد. برابری و نابرابری صرفاً به معنی وجود کالاهای

اجتماعی و مادی نیست، افراد باید توان استفاده مؤثر از آنها را داشته باشند. سیاست‌هایی که برای ارتقای برابری طراحی شده‌اند می‌بایست بر آنچه که آمارتایسن آن را «مجموعه توانایی» می‌نامد و آزادی کلی‌ای که یک فرد برای دنبال کردن به‌روزی خویش دارد، تمرکز یابد: به همان صورت، امتیازها و کمبودها باید به عنوان «فقدان توانایی» تعریف شوند، نه فقط فقدان منابع، بلکه فقدان آزادی دستیابی به آن نیز.<sup>(۱۱)</sup>

در نظر گرفتن افزایش برابری به عنوان تضمین‌کننده یک توزیع نسبی توانایی اجتماعی به معنی پذیرش این امر است که همان مجموعه منابع می‌تواند نتایج متنوعی را برای افراد، بسته به اینکه چقدر آنها بتوانند آن منابع را به آزادی‌های مؤثر تبدیل کنند، ایجاد کنند. گفته می‌شود سرگرمی و وقت‌گذرانی خر پول استرالیایی «کری پاکر» تماشای مسابقات در تلویزیون هنگام خوردن پیتزا در خانه است. یک پیشخدمت مرفه هم شاید همان کار را بکند، اما در چارچوب کاملاً متفاوتی از انتخاب‌های موجود.<sup>(۱۲)</sup>

آزادی تعریف شده به صورت توانایی و نه به معنی توانایی، استنشاق هوای رقیق و نه شبیه عامل خود جوینده فرض شده در نظریه اقتصاد نئولیبرال است. افراد، همانگونه که جماعت‌گرایان می‌گویند، آزادی را دقیقاً با عضویتشان در گروه‌ها، اجتماعات و فرهنگ‌ها تمرین می‌کنند. آزادی برای انجام هر آنچه فرد در رابطه خودش، جسمش یا دیگران می‌خواهد - به عبارتی اختیارگرایی - با چپ‌بیگانه‌است و باید چنین باشد. این انتخاب فرد نیست که در مرکز تکررگرایی قرار دارد، بلکه تنوع فرهنگ‌ها و گروه‌هایی که افراد به آنها تعلق دارند، هسته آن است.

همانگونه که فیلسوف سیاسی، مایکل والزر اشاره کرده است، چپ‌گرایان قدیمی بسیار زیادی برابری را دشمن آزادی ساختند. «ستیز سیاسی و رقابت برای رهبری همیشه برای نابرابری‌های قدرت و فعالیت کارآفرینانه همیشه برای برابری اقتصاد صورت می‌گیرد... از هیچ کدام اینها نمی‌توان بدون دخالت‌های استبدادی بی‌پایان در زندگی معمولی جلوگیری کرد. این اشتباه تاریخی بسیار بزرگی بود که ما برای آن، در جناح چپ هزینه سنگینی پرداخته‌ایم.»<sup>(۱۳)</sup> آزادی و برابری، به خصوص در زمینه‌های اجتماعی معاصر، یک ویژگی اجتماعی و پیچیده دارند، اما ادعای والزر که «آنها» می‌توانند به صورت منسجمی از یک تکررگرایی در تمام ابعاد، ناشی شوند» به تمامی وجه به نظر می‌رسد. برای مدت بسیار مدید، تکررگرایی یا به واسطه دنبال کردن برابری کم اهمیت شمرده شد، یا آنکه سیاست‌مداران به دنبال دستیابی به برابری از راه دولت بودند، به جای اینکه طرح‌های خویش را در مجامع جامعه مدنی پیاده کنند.

### نتیجه‌گیری

تعادل دوباره تعریف شده‌ای میان حاکمیت یا قدرت سیاسی، اقتصاد و جامعه مدنی می‌تواند بنیان جامعه‌ای را برای دستیابی به ثروت، مردمسالاری و برابری فراهم سازد. مسلماً ما در حال حاضر دارای یک تعادل مؤثر نیستیم. برخی دولت‌ها در وضعیت

بهرتری برای مواجهه با این مسائل نسبت به دیگران هستند: یک تقسیم‌بندی شمال - جنوب همراه با این مسائل وجود دارد. برخی از خط نقصان در روابط اجتماعی جهانی سخن گفته‌اند که میان یک منطقه آرام «در شمال صنعتی شده» در برابر یک «منطقه ستیز» در جنوب کشیده می‌شود. در منطقه اولی، مردمسالاری، نظم مدنی و یک اقتصاد بازار همگی به نظر می‌رسد که کاملاً استقرار یافته‌اند. در منطقه دوم، مردمسالاری فقط با دشواری پیش می‌رود و ستیزهای دینی، قومی و اقتصادی شایع است. همانگونه که کلود آکی با بیان «دیدگاهی از آفریقا» آن را بیان می‌دارد، کشورهای زیادی از جنوب «در چنگال نیروهای گریز از مرکز قوی‌ای از جمله جدایی‌طلبی قرار دارند. جنوب به شدت با تفاوت‌های دینی تقسیم شده که اغلب سیاسی می‌شوند. این منطقه مستعد خشونت، ملی‌گرایی بازپراسته، مشاجرات سرزمینی و کشمکش بر سر منافع طبیعی است.»<sup>(۱۴)</sup>

جهانی شدن فشارهای بیشتری را بر کشورهای در حال توسعه وارد می‌کند که تمایل دارند حتی کنترل کمتری بر امور اقتصاد داخلی خودشان داشته باشند.<sup>(۱۵)</sup> بازار جهانی و فرآیندهای تغییر فناوری همراهی‌کننده آن، اشکال در حال تولد حاکمیت را که لازم است تا تقویت شوند در خود مستحیل می‌کند. در جایی که همانند حال حاضر، یک جامعه مدنی توسعه‌یافته و در نتیجه مردمسالاری اندکی هم وجود ندارد، بخت اندکی نیز برای توسعه اقتصادی مؤثر وجود دارد. اگر ما در صدد تقویت مردمسالاری و مبارزه با فقر به صورت جهانی هستیم، همکاری بین‌المللی لازم است. کاهش فقر نیازمند سرمایه‌گذاری در ابعاد کلان در سرمایه انسانی و زیرساخت‌ها است که به معیارهای اجتماعی و سیاسی و نیز ملاحظات اقتصادی، پیوند خورده است. با این حال، بیشتر مسائلی که مانع توسعه اقتصادی کشورهای فقیرتر می‌شوند، از خود اقتصاد جهانی، یا از رفتار خودخواهانه در بخشی از ملل ثروتمندتر ناشی نمی‌شود. آنها عمدتاً در کشورهایی قرار دارند که خویش، را مشغول حاکمیت اقتدارگرایانه، نارامی، ستیز، عمل فراتقوونی و سطح اندکی از آزادی زنان کرده‌اند.

در واقع بیرون رفتن از شرایطی که در اصل شکل یک دور جهنمی فقرزدگی را به خود می‌گیرد، فوق‌العاده دشوار است. منابعی که از خارج می‌آیند حداکثر می‌توانند تغییرهای ضروری بومی را مورد هدف قرار دهند. همانند رفاه، وابستگی می‌تواند از اثرات کاسته و درکی از ناتوانی را در ملت‌ها تقویت کند، این امر می‌تواند در یک سطح بین‌المللی روی دهد. هدایت سرمایه‌گذاری به سوی منابع انسانی، ارتقای دخالت‌های اعمال‌شونده در عرضه مؤثر و جفت و جور کردن اینها با تغییرات ساختاری در دولت و جامعه مدنی، در کشورهای کم‌توسعه یافته حتی از انواع راه‌حل‌های پیشرفته اقتصادی مؤثرتر هستند.



\* Globalization, Inequality and The Social Investment State, in World Cultural Report, UNESCO, 2000.

### پی‌نوشت‌ها:

۱- این مقاله مبتنی بر نظراتی است که من به صورت مبسوط در کتاب "The Third Way and Its Critics, Cambridge Polity Press" (که در آینده منتشر می‌شود) مورد بحث قرار می‌دهم.

2- See M. Castells, «The Informational Economy and the New International Division of Labor», in M. Carnoy, M. Castells, S. S. Cohen and F. H. Cardoso (eds.), The New Global Economy in the Information Age, Philadelphia, Pennsylvania State University Press, 1993, pp. 15 - 43.

3- G. Gereffi, «Rethinking Development Theory: Insights from East Asia and Latin America», Sociological Forum, Vol. 4, No. 4, 1989, pp. 505 - 533.

4- T. Friedman, The Lexus and the Olive Tree, London, Harper Collins, 1999.

5- United Nations Development Programme (UNDP), Human Development Report 1998, New York, Oxford University Press, 1998, p. 29.

6- T. Friedman, op. cit., p. 259.

7- J. Brecher and T. Costello, Global Village or Global Pillage: Economic Reconstruction from the Bottom Up, Boston, South End Press, 1994.

8- I have given a more detailed outline of the concept of social investment in the Third way: The Renewal of Social Democracy, Cambridge, Polity, 1998.

9- See J. Coleman, Foundations of Social Theory, Cambridge (Mass), Harvard University Press, 1990.

10- See J. E. Fountain, «Social Capital: A Key Enabler of Innovation», in L. M. Branscomb and J. H. Keller (eds.), Investing in Innovation, Cambridge (Mass.), MIT Press, 1998, pp. 85 - 101; and M. E. Porter «Clusters and Competition», in on Competition, Boston (Mass.), Harvard Business Review Books, pp. 197 - 287.

11- A. Sen, Inequality Reexamined, Oxford, Clarendon Press, 1992.

12- M. Latham, Civilising Global Capital, Sydney, Allen and Unwin, 1998, p. 38.

13- M. Walzer, Pluralism and Social Democracy, Dissent, Winter 1998, pp. 47 - 53.

14- Ibid, p. 50.

15- C. Ake, «A View from Africa», in H. H. Holm and G. Sorensen (eds.), Whose World Order? Boulder, Westview Press, 1995, p. 25.

16- K. Griffin and A. Rahman Khan, Globalization and the Developing World: An Essay on the International Dimensions of Development in the Post-Cold War Era, P. 43, New York, UN Human Development Report Office, 1992. (Human Development Report Office Occasional Papers 2.)

برخی از  
خط نقصان  
در روابط  
اجتماعی جهانی  
سخن گفته‌اند  
که میان  
یک منطقه آرام  
در شمال صنعتی شده  
در برابر  
یک منطقه ستیز  
در جنوب  
کشیده می‌شود  
در منطقه اولی  
مردمسالاری  
نظم مدنی  
و یک اقتصاد بازار  
همگی کاملاً  
استقرار یافته‌اند  
در منطقه دوم  
مردمسالاری  
فقط با دشواری  
پیش می‌رود  
و ستیزهای  
دینی قومی  
و اقتصادی  
شایع است